تبریزِ ناپیدا؛ روایت فضاهایی که از حافظه شهر حذف شدند

بازخوانی حافظه شهری و دگرگونی تجربه زیسته در تبریز معاصر

کلیدواژه‌ها: حافظه شهری، هویت شهری، تجربه زیسته، تبریز معاصر، دگرگونی کالبدی، فضاهای جمعی

مقدمه

بعضی شهرها ناگهانی ویران نمی‌شوند؛ آرام‌آرام از زندگی روزمره ساکنان خود فاصله می‌گیرند. فرسایش شهری همیشه در تخریب بناها یا دگرگونی‌های آشکار کالبدی رخ نمی‌دهد، بلکه گاه در کمرنگ‌شدن تجربه‌هایی اتفاق می‌افتد که زمانی به فضا معنا می‌بخشیدند. تبریز، به‌عنوان یکی از کهن‌ترین شهرهای ایران، در دهه‌های اخیر تحولات گسترده‌ای را تجربه کرده است؛ تحولاتی که نه‌تنها سیمای کالبدی شهر، بلکه شیوه مواجهه شهروندان با فضا، خاطره و زندگی شهری را نیز دگرگون کرده‌اند.تبریز تاریخی بر پایه پیوند میان فضا و زندگی شکل گرفته بود. بازار، محله، حیاط و گذر تنها عناصر کالبدی نبودند، بلکه بستری برای شکل‌گیری روابط اجتماعی، خاطرات مشترک و حس تعلق به شمار می‌رفتند. در چنین ساختاری، شهر صرفاً دیده نمی‌شد، بلکه زیسته می‌شد و هویت آن در تجربه روزمره ساکنان تداوم می‌یافت (Tuan, ۱۹۷۷).

با این حال، توسعه شتاب‌زده، غلبه نگاه اقتصادی بر تولید فضا و تغییر الگوهای سکونت و زندگی، بخشی از این کیفیت‌ها را تضعیف کرده است. بسیاری از فضاهایی که زمانی در حافظه جمعی شهروندان حضور پررنگی داشتند، امروز یا دگرگون شده‌اند یا معنای پیشین خود را از دست داده‌اند. در نتیجه، شهر بیش از گذشته به فضایی برای حرکت، مصرف و گذر تبدیل شده است (Lefebvre, ۱۹۹۱).

این نوشتار می‌کوشد با تکیه بر مفهوم حافظه شهری و تجربه زیسته، به بازخوانی فضاهایی در تبریز بپردازد که اگرچه همچنان در کالبد شهر حضور دارند، اما بخشی از جایگاه خود را در زندگی روزمره و حافظه جمعی ساکنان از دست داده‌اند.

روش‌شناسی

این نوشتار رویکردی تفسیری-کیفی دارد و بر سه پایه استوار است: (الف) مرور و تطبیق منابع نظری حافظه شهری و پدیدارشناسی فضا؛ (ب) مشاهده میدانی و پیاده‌روی هدفمند نگارنده در فضاهای منتخب تبریز (بازار تاریخی، خیابان تربیت، محله گجیل و حاشیه میدان ساعت) طی بازه زمانی اخیر؛ و (ج) مقایسه تطبیقی میان توصیف‌های موجود در منابع تاریخی-مردم‌شناختی شهر (نظیر سلطان‌زاده، ۱۳۸۷؛ حبیبی، ۱۳۸۴) و مشاهدات امروزی. این روش، در عین آنکه ادعای کمّی یا آماری ندارد، می‌کوشد گزاره‌های نظری را با مصداق‌های قابل‌مشاهده پیوند دهد. محدودیت اصلی این روش، عدم استفاده از مصاحبه ساختاریافته یا داده‌های رسمی جمعیتی است؛ موضوعی که در بخش محدودیت‌های پژوهش بدان پرداخته می‌شود.

چارچوب نظری؛ شهر به‌مثابه حافظه

شهر را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای از ساختمان‌ها، خیابان‌ها و زیرساخت‌های فیزیکی دانست. آنچه یک شهر را در ذهن ساکنانش ماندگار می‌کند، کیفیت تجربه‌هایی است که در بستر فضاهای شهری شکل می‌گیرند. حافظه شهری حاصل انباشت همین تجربه‌هاست؛ تجربه‌هایی که از مسیرهای روزمره، فضاهای جمعی، روابط اجتماعی و تداوم حضور انسان در شهر پدید می‌آیند و به هویت جمعی معنا می‌بخشند (فکوهی، ۱۳۹۷). بحرینی نیز در تحلیل فرایند طراحی شهری تأکید می‌کند که کیفیت فضای

شهری را نمی‌توان مستقل از ادراک و تجربه استفاده‌کنندگان آن سنجید؛ سنجه‌های صرفاً کالبدی، بدون توجه به نحوه زیستن مردم در فضا، تصویری ناقص از واقعیت شهر به دست می‌دهند (بحرینی، ۱۳۹۳).

در رویکرد پدیدارشناسانه، فضا فراتر از یک ظرف عملکردی است و در پیوند با ادراک، معنا و تجربه انسانی فهم می‌شود. نوربرگ شولتز در مفهوم «روح مکان» بر نقش احساس تعلق و کیفیت حضور در شکل‌گیری ادراک فضایی تأکید می‌کند (Norberg-Schulz, ۱۹۸۰). کوین لینچ نیز ماندگاری شهر در حافظه شهروندان را وابسته به خوانایی و شکل‌گیری تصویر ذهنی روشن از شهر می‌داند؛ تصویری که از طریق مسیرها، نشانه‌ها و فضاهای عمومی ساخته می‌شود (Lynch, ۱۹۶۰).

در مقابل، بسیاری از شهرهای معاصر تحت تأثیر توسعه شتاب‌زده و منطق اقتصادی تولید فضا، بخشی از کیفیت انسانی خود را از دست داده‌اند. لوفور این روند را «تولید فضا» در چارچوب مناسبات سرمایه‌محور توصیف می‌کند؛ وضعیتی که در آن، ارزش اقتصادی فضا بر تجربه انسانی غلبه می‌یابد (Lefebvre, ۱۹۹۱). پالاسما نیز یادآور می‌شود که تجربه معماری تنها از طریق دیدن شکل نمی‌گیرد، بلکه حاصل درهم‌تنیدگی حافظه، بدن و ادراک حسی است (Pallasmaa, ۲۰۱۲).

دگرگونی‌های چند دهه اخیر تبریز را نیز می‌توان در چنین بستری تحلیل کرد. مسئله اصلی تنها تغییر کالبد شهر یا حفاظت از بناهای تاریخی نیست، بلکه تضعیف تدریجی کیفیت‌هایی است که امکان شکل‌گیری تعلق، خاطره و تجربه معنادار از شهر را فراهم می‌کنند. از این منظر، آینده شهر نه فقط به حفظ عناصر فیزیکی، بلکه به توانایی آن در تداوم تجربه انسانی و حفظ پیوند میان فضا و زندگی روزمره وابسته است.

تبریزِ گذشته؛ شهری برای زیستن

تبریزِ تاریخی، پیش از آنکه مجموعه‌ای از بناها و گذرها باشد، نوعی شیوه زیستن بود؛ شهری که زندگی در آن در پیوندی عمیق با فضا جریان داشت. حبیبی در بررسی سیر تحول شهرهای ایرانی از «شار» به «شهر»، نشان می‌دهد که ساختار محلات، بازارها و خانه‌های حیاط‌دار در شهرهای سنتی ایران، از جمله تبریز، نه صرفاً پاسخی کارکردی به نیاز سکونت، بلکه بازتاب نظمی اجتماعی و فرهنگی بودند که روابط همسایگی و حس تعلق را تضمین می‌کرد (حبیبی، ۱۳۸۴). در چنین شهری، فضا واجد معنا بود و انسان، خود را بخشی از کلیتی زنده و آشنا احساس می‌کرد.

بازار تاریخی تبریز را می‌توان یکی از مهم‌ترین نمودهای این پیوند میان فضا و زندگی دانست. بازار صرفاً محل مبادله کالا نبود، بلکه فضایی اجتماعی و فرهنگی به‌شمار می‌رفت که در آن، گفت‌وگو، تعامل و تجربه روزمره شهروندان شکل می‌گرفت. ریتم زندگی در بازار، با ریتم شهر هماهنگ بود و امکان دیدن، مکث و ارتباط انسانی را فراهم می‌کرد. بسیاری از خاطرات جمعی شهروندان نیز در همین تجربه‌های تکرارشونده روزمره شکل می‌گرفتند (سلطان‌زاده، ۱۳۸۷).

محلات سنتی تبریز نیز واجد کیفیتی بودند که امروز به‌تدریج کم‌رنگ شده است. کوچه‌ها تنها مسیر عبور نبودند، بلکه بخشی از حیات اجتماعی شهر محسوب می‌شدند. روابط همسایگی، حیاط‌های مرکزی و فضاهای نیمه‌باز خانه‌ها، نوعی پیوند مداوم میان زندگی فردی و جمعی ایجاد می‌کردند. معماری، نه عنصری جدا از زندگی، بلکه ادامه‌ای از آن بود.

در تبریز گذشته، شهر بر مبنای تجربه انسانی شکل گرفته بود. مقیاس فضاها، نحوه حرکت در شهر و حضور عناصر طبیعی، همگی در خدمت ایجاد کیفیتی زیستی قرار داشتند. انسان می‌توانست در شهر حضور داشته باشد، نه صرفاً از آن عبور کند. حافظه شهر نیز در همین حضور مداوم ساخته می‌شد؛ در صداهای آشنا، مسیرهای تکرارشونده و فضاهایی که بخشی از زندگی روزمره بودند (پاکزاد، ۱۳۹۵).

آنچه تبریز را به شهری ماندگار در ذهن ساکنانش تبدیل می‌کرد، تنها قدمت تاریخی یا ارزش معماری بناها نبود، بلکه تداوم رابطه‌ای انسانی میان شهر و شهروند بود؛ رابطه‌ای که در آن، فضا هنوز معنا داشت و شهر، هنوز قابلیت به‌یادآورده‌شدن را حفظ کرده بود.

تبریزِ امروز: شهرِ عبور و شتاب

تبریز امروز، بیش از هر زمان دیگری، شهری برای عبور است تا مکث. ریتم زندگی شهری، تحت‌تأثیر توسعه شتاب‌زده، غلبه خودرو و گسترش فضاهای مصرفی، به‌گونه‌ای تغییر کرده که تجربه حضور در شهر، آرام‌آرام جای خود را به تجربه عبور داده است. این تغییر، تنها دگرگونی کالبدی شهر نیست، بلکه نشانه تغییری عمیق‌تر در شیوه زیستن و ادراک فضاهای شهری است.

بخش مهمی از این وضعیت را می‌توان حاصل غلبه نگاه عملکردگرا و اقتصادی بر تولید فضا دانست؛ رویکردی که در آن، ارزش فضا بیش از کیفیت تجربه انسانی، بر کارایی و بازده اقتصادی استوار است (Lefebvre, ۱۹۹۱). برای نمونه، گسترش مراکز خرید و پاساژهای چندطبقه در محورهایی مانند خیابان امام خمینی و حاشیه میدان ساعت، که طی دو دهه اخیر شتاب گرفته، نمونه‌ای از این تغییر است. این فضاها اگرچه بخشی از نیازهای اقتصادی شهر را پاسخ می‌دهند، اما اغلب پیوندی عمیق با حافظه و هویت شهری ندارند؛ معماری یکنواخت نما، فقدان فضای باز برای توقف، و طراحی مبتنی بر گردش سریع مشتری، امکان شکل‌گیری تعامل اجتماعی پایدار را محدود می‌کند. زوکین این وضعیت را نشانه تضعیف «اصالت مکان» در شهرهای معاصر می‌داند (Zukin, ۲۰۱۰).

تجربه پیاده‌روی و حضور در فضای شهری نیز دستخوش تغییر شده است. خیابان تربیت، که زمانی یکی از معدود محورهای پیاده‌مدار و محل گردهمایی شهروندان تبریزی بود، در سال‌های اخیر با افزایش تراکم واحدهای تجاری زنجیره‌ای و کاهش نسبی فضاهای توقف غیرمصرفی (نیمکت، باغچه، میدانگاه)، بیشتر به مسیری برای خرید سریع و عبور تبدیل شده تا فضایی برای نشستن، گفت‌وگو و مشاهده شهر. یان گل، کیفیت شهر را وابسته به امکان حضور انسان در فضاهای عمومی و شکل‌گیری تعاملات اجتماعی می‌داند (Gehl, ۲۰۱۰).

تغییر الگوی سکونت نیز این وضعیت را تشدید کرده است. در محلات قدیمی‌تری مانند گجیل و چرنداب، روند تبدیل تدریجی خانه‌های حیاط‌دار به آپارتمان‌های چندواحدی، نه‌تنها ساختار کالبدی شهر، بلکه کیفیت روابط اجتماعی را نیز تغییر داده است. در این محلات، فضای نیمه‌عمومیِ حیاط که زمانی بستر تعامل روزمره ساکنان بود، جای خود را به راهروها و پارکینگ‌های مشترک داده که عموماً واجد کارکرد اجتماعی مشابهی نیستند.

از این منظر، مسئله تبریز معاصر را نمی‌توان صرفاً در قالب توسعه فیزیکی توضیح داد. شاید مهم‌ترین بحران شهر معاصر، نه تخریب کامل فضاهای تاریخی، بلکه عادی‌شدن فراموشی باشد؛ وضعیتی که در آن، شهر همچنان وجود دارد، اما آرام‌آرام از حافظه و تجربه روزمره ساکنانش فاصله می‌گیرد.

فضاهای ناپیدا: آنچه هنوز هست اما دیگر زیسته نمی‌شود

همه فضاهای ازدست‌رفته، الزاماً تخریب نشده‌اند. برخی از آن‌ها همچنان در کالبد شهر حضور دارند، اما دیگر جایگاه پیشین خود را در زندگی روزمره شهروندان ندارند. این وضعیت را می‌توان نوعی «ناپیدایی تدریجی» دانست؛ فرآیندی که در آن، فضا پیش از حذف فیزیکی، از چرخه تجربه و معنا خارج می‌شود.

نمونه نخست: بازار تاریخی تبریز. اگرچه بازار همچنان به‌عنوان میراث جهانی و مقصد گردشگری فعال است، اما کارکرد اجتماعی روزمره آن — محل تجمع همسایگان، گفت‌وگوی غیررسمی کسبه و خریداران، و ریتم آرام داد و ستد — به‌تدریج جای خود

را به الگویی عمدتاً گردشگرمحور داده است. حضور در بازار، برای بسیاری از ساکنان امروز، دیگر بخشی از روال زندگی روزانه نیست، بلکه رویدادی مناسبتی یا گردشگری شده است؛ تغییری که در نسبت میان زمان حضور ساکنان بومی و بازدیدکنندگان موقت در ساعات مختلف روز قابل مشاهده است، هرچند سنجش دقیق آن نیازمند داده‌های ترددی مدون است که این نوشتار فاقد آن است.

نمونه دوم: محله گجیل و بافت مسکونی پیرامون آن. این محله که زمانی نمونه‌ای از سکونت سنتی با حیاط‌های مرکزی و روابط همسایگی متراکم بود، طی دو دهه اخیر دستخوش نوسازی پراکنده و جایگزینی تدریجی بافت قدیم با ساختمان‌های بلندمرتبه شده است. نتیجه این فرایند، نه محو کامل محله، بلکه ظهور بافتی دوگانه است: بناهای تاریخی باقی‌مانده در کنار ساختمان‌های نوساز، بدون آنکه پیوند اجتماعی پیشین میان ساکنان حفظ شده باشد.

نمونه سوم: خیابان تربیت. همان‌گونه که در بخش پیشین اشاره شد، این محور همچنان به لحاظ کالبدی پابرجاست، اما تغییر در ترکیب کاربری‌ها (افزایش فروشگاه‌های زنجیره‌ای پوشاک و کاهش مغازه‌های محلی قدیمی) و کاهش فضاهای توقف، تجربه حضور در آن را از «گردش و مکث» به «خرید و عبور» تغییر داده است.

این دگرگونی را می‌توان در تجربه نسل‌های مختلف از شهر نیز مشاهده کرد. برای بسیاری از ساکنان قدیمی، شهر مجموعه‌ای از مکان‌های آشنا و تجربه‌های ماندگار بود؛ در حالی که برای بخش قابل توجهی از نسل جدید، شهر بیشتر در قالب مسیرهای عبور، فضاهای مصرفی و حضورهای کوتاه‌مدت تجربه می‌شود. به تعبیر ریچارد سنت، شهر معاصر فضایی است که در آن پیوندهای انسانی و تجربه‌های مشترک تحت تأثیر تحولات اجتماعی و اقتصادی تضعیف شده‌اند (Sennett, ۲۰۱۸). تأیید تجربی این مشاهده نسلی، در پژوهش‌های آتی می‌تواند از طریق مصاحبه‌های مقایسه‌ای میان گروه‌های سنی مختلف ساکن همین فضاها صورت گیرد.

از این منظر، مسئله اصلی تبریز تنها حفاظت از فضاهای تاریخی نیست، بلکه توجه به کیفیت‌هایی است که به فضاها امکان می‌دهند در زندگی شهری نقش فعال داشته باشند. هنگامی که این کیفیت‌ها کمرنگ می‌شوند، نوعی فاصله خاموش میان شهر و ساکنان آن شکل می‌گیرد؛ فاصله‌ای که پیش از هر تخریب فیزیکی، در شیوه تجربه و ادراک شهر آشکار می‌شود.

محدودیت‌های پژوهش

این نوشتار با محدودیت‌های روشنی همراه است که ذکر آن‌ها برای ارزیابی صادقانه یافته‌ها ضروری است. نخست، تحلیل ارائه‌شده عمدتاً بر مشاهده کیفی و مرور نظری استوار است و فاقد داده‌های کمّی (مانند آمار رسمی تغییر کاربری اراضی، سرشماری مسکن، یا داده‌های ترددی) است که می‌توانست ادعاهای مطرح‌شده را با دقت بیشتری مستند کند. دوم، نمونه‌های ذکرشده (بازار تاریخی، خیابان تربیت، محله گجیل) بر اساس مشاهده هدفمند انتخاب شده‌اند، نه نمونه‌گیری نظام‌مند، و از این رو تعمیم‌پذیری یافته‌ها به کل شهر تبریز محدود است. سوم، صدای ساکنان و کسبه به‌طور مستقیم (از طریق مصاحبه) در این نوشتار بازتاب نیافته و آنچه گزارش شده، عمدتاً از منظر مشاهده‌گر بیرونی است؛ این موضوع می‌تواند در پژوهش‌های تکمیلی از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ساکنان قدیمی و جدید محلات مورد اشاره جبران شود.

نتیجه‌گیری: بازگشت به شهرِ قابل‌زیستن

تحولات چند دهه اخیر تبریز نشان می‌دهد که دگرگونی شهر را نمی‌توان صرفاً در قالب توسعه کالبدی، تغییر کاربری‌ها یا گسترش ساخت‌وسازها توضیح داد. آنچه در این میان اهمیت دارد، تغییر شیوه مواجهه شهروندان با فضا و کمرنگ‌شدن بخشی

از کیفیت‌هایی است که زمانی به شهر معنا می‌بخشیدند. بسیاری از فضاهای شهری، حتی زمانی که در کالبد شهر باقی مانده‌اند، دیگر همان نقش پیشین را در شکل‌گیری روابط اجتماعی، خاطرات جمعی و تجربه روزمره ایفا نمی‌کنند.

بازخوانی تبریز از منظر حافظه شهری نشان می‌دهد که حیات یک شهر تنها به ماندگاری عناصر فیزیکی آن وابسته نیست. شهر زمانی در ذهن و زندگی ساکنان خود تداوم پیدا می‌کند که امکان حضور، ارتباط و تجربه معنادار را فراهم سازد. از این رو، مسئله امروز تبریز صرفاً حفاظت از میراث کالبدی نیست، بلکه توجه به کیفیت فضاهایی است که می‌توانند میان گذشته و زندگی معاصر پیوند برقرار کنند.

بازگشت به شهرِ قابل‌زیستن نیز به معنای توقف توسعه یا بازگشت نوستالژیک به گذشته نیست؛ بلکه مستلزم بازاندیشی در جایگاه انسان در فرایند تولید و مدیریت فضاهای شهری است. در این راستا، پژوهش‌های آتی می‌توانند با تکیه بر داده‌های میدانی نظام‌مند — از جمله مصاحبه با ساکنان، تحلیل آماری تغییر کاربری اراضی، و مقایسه تطبیقی میان محلات مختلف — گامی فراتر از این بازخوانی نظری بردارند. آینده تبریز بیش از هر چیز به توانایی آن در حفظ این پیوند میان فضا، زندگی روزمره و هویت شهری وابسته خواهد بود.

منابع

- سیدحسین بحرینی. (۱۳۹۳). *فرآیند طراحی شهری*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- ناصر فکوهی. (۱۳۹۷). *انسان‌شناسی شهری*. تهران: نشر نی
- محسن حبیبی. (۱۳۸۴). *از شار تا شهر*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- جهانشاه پاکزاد. (۱۳۹۵). *راهنمای طراحی فضاهای شهری در ایران*. تهران: نشر شهیدی
- حسین سلطان‌زاده. (۱۳۸۷). *فضاهای شهری در بافت‌های تاریخی ایران*. تهران: انتشارات آگاه

- Jan Gehl. (2010). *Cities for People*. Washington, DC: Island Press.
- Henri Lefebvre. (1991). *The Production of Space* (D. Nicholson-Smith, Trans.). Oxford, UK: Blackwell.
- Kevin Lynch. (1960). *The Image of the City*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Christian Norberg-Schulz. (1980). *Genius Loci: Towards a Phenomenology of Architecture*. New York, NY: Rizzoli.
- Juhani Pallasmaa. (2012). *The Eyes of the Skin: Architecture and the Senses* (3rd ed.). Chichester, UK: Wiley.
- Richard Sennett. (2018). *Building and Dwelling: Ethics for the City*. New York, NY: Farrar, Straus and Giroux.
- Yi-Fu Tuan. (1977). *Space and Place: The Perspective of Experience*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Sharon Zukin. (2010). *Naked City: The Death and Life of Authentic Urban Places*. Oxford, UK: Oxford University Press.